

آتش پس نیست؟

دانشگاه‌ها نمی‌میرند

اقتصاد جنگی، جنگ اقتصادی

Datcra

شماره ۳

اردیبهشت ۱۴۰۵





فهرست مطالب

۱

مقدمه

- یادداشت سردبیر

۳

مقالات ماه

- اقتصاد جنگی، جنگ اقتصادی
- سیاه‌تر از هر طلا
- Game Theory

۳۰

حوادث ماه

- قصر پوشالی
- برادران کارامازوف
- دانشگاه‌ها نمی‌میرند

۳۶

ترین‌های ماه

- بی‌عرضه‌ترین
- سودجوترین
- متضررترین
- غیرمنتظره‌ترین
- گفتارترین

۱۱

اخبار ماه

- آشغال حسابی
- معموریت غیرممکن
- ابر پروژه
- طلا و نقره
- کابوس آمریکایی

۳۹

مؤخره

۱۸

حواشی ماه

- انسانم آرزوست
- گلوگاه
- آتش‌بس نیست؟
- تعویض طلایی





تاریخ پر از قصه‌های شیرین، جذاب، آموزنده و گاهی تلخ است. اما چیزی که همه روی آن توافق دارند این است که قصه‌های تاریخی در طول زمان به نحوی تکرار خواهند شد. بد ندیدم که این بار با هم داستانی را مرور کنیم که شاید خالی از لطف نباشد و احتمالاً خالی از حکمت هم نیست. چنین بادا...

راویان داستان و طوطیان شکرشکن این افسانه را این‌گونه روایت کرده‌اند که در کشاکش نبرد تمدن‌ها در نقطه‌ای که امپراطوری هخامنشی با مجمع‌الجزایر امپراطوری باختر در کشمکش بودند و برای هم رَجَز می‌خواندند، نطفه‌ی شخصی بسته شد که او را با نام اسکندر مقدونی می‌شناسیم. در افسانه‌ها آمده که فیلیپ دوم پدر اسکندر، او را برای تربیت به ارسطو سپرد تا ادامه‌دهنده‌ی پروژه‌ی متحدسازی یونانیان باشد. می‌گویند اسکندر خود را وارث آشیل و هراکلیس می‌دانست و همیشه خاطرات تلخ جنگ‌های ماراتن و ترموپیل و ضرب‌شست‌های داریوش و خشایارشا را با خود مرور می‌کرد.

ثروت عظیم امپراطوری هخامنشی و کینه‌ی اسکندر جوان شراره‌ای شد بر آتش تنش‌های بین ایران و یونان. شیپورها نواخته شد و جنگ شکل گرفت. باقی ماجرا را می‌دانید؛ در انتهای داستان لهیب آتش دامن ایران را سوخت، اما امروز من نقطه‌ای از داستان را روایت خواهم کرد که چراغ راهی خواهد بود برای اهل خِرد.

وقتی داریوش سوم در نبرد گوگمل شکست خورد، اسکندر به سودای خزانه سلطنتی شوش راهی جنوب ایران شد، اما برای ورود به فارس مجبور به گذر از تنگ‌پارس بود، مسیری باریک و بسیار صعب‌العبور. آریوبرزن، ساتراپ فارس با یک استراتژی هوشمندانه و با افراد کمی که داشت در بالای این تنگه قرار گرفت و به دلیل تسلط و موضع مناسب، اسکندر و لشکریانش را گرفتار کرد. سردار مقدونی بارها سعی کرد تا از سد آریوبرزن عبور کند، اما هر بار شکست پشت شکست؛ افسانه شکست‌ناپذیری اسکندر ترک برداشته بود و می‌رفت تا فرو ریزد. اما یک چوپان محلی...

تاریخ‌نگاران یونانی نامی از این چوپان نبرده‌اند، اما یک ایرانی، یک چوپان ایرانی، راه فرعی غلبه بر سردار ایرانی را به مشتی زر سرخ فروخت. مقاومت جانانه آریوبرزن فایده‌ای نداشت؛ او و افرادش تا آخرین نفس مقابل بیگانه ایستادند و کمر خم نکردند، اما خنجر خیانت هم‌وطن را تاب نیاوردند و دست آخر یکی یکی به خاک افتادند تا در حافظه تاریخ بماند که:

که با من هرچه کرد آن آشنا کرد

من از بیگانگان هرگز ننالم

تاریخ به ما ثابت کرده که مادر ایران همچو آریوبرزن‌ها را بسیار زاده اما امان از چوپان‌ها...



این جنگ لعنتی بدجوری کاسه کوزه‌مان را به هم ریخت. چه ویژه‌نامه عیدی تدارک دیده بودیم، اما صد افسوس که چرخ جبار نُهَلید، باشد طلب‌تان تا برایتان جبران کنیم.

در شماره‌ی قبلی کتاب و فیلم و موسیقی معرفی کردیم و به طبع عده‌ای خوش نشست. ما هم تصمیم گرفتیم که این رویه را ادامه بدهیم، تا که مطلوب افتد. چون حال و هوا جنگی و صلحی ست باید فیلم *The imitation Game* را پیشنهاد می‌کنم تا ببینید نقش علم در نجات جان انسان‌ها چگونه رقم می‌خورد.

برای کتاب، جاودانه‌ی نویسنده‌ی روس لئو تولستوی یعنی جنگ و صلح را پیشکش می‌کنم تا بلایی که جنگ بر سر دوستی‌ها و خانواده‌ها می‌آورد مورد تاکید قرار بگیرد. برای موسیقی هم، این بار موسیقی متن *The pianist* انتخاب خوبی می‌تواند باشد.

به رسم همیشه و این بار گرم‌تر و صمیمانه‌تر، از تیم داترا قدردانم که اگر نبودند و باهم تلاش نمی‌کردیم شعله‌ی این شماره را هم طوفان جنگ خاموش می‌کرد.

صمیمانه از علی مسرتی عزیز و رهام بخشائی گرامی متشکرم. همچنین از تمام بروچ‌های سرمایه‌گذاری اهرم برای هم‌دلی و همکاری‌های بی‌دریغشان.





BULL'S DUTY
MARKET WARFARE®



اقتصاد جنگی جنگ اقتصادی

تاریخ همواره روایت‌گر فتوحات نظامی و جابه‌جایی مرزهاست، اما حقیقت آن است که پشت هر تانک در خط مقدم و هر موشک در آسمان، یک سیستم پیچیده بانکی و بودجه‌ریزی دقیق ایستاده است. جنگ نه فقط با باروت، بلکه با واحد پول و زنجیره تأمین اداره می‌شود. وقتی که صدای آژیر قرمز بلند شود، اقتصاد از ریل عادی خارج شده و به یک «اقتصاد دفاعی» تغییر وضعیت می‌دهد؛ مسیری که در آن هدف دیگر رشد و شکوفایی نیست، بلکه بقا و تداوم تولید در میانه آتش است.

تعادل میان نان و باروت

در زمانه درگیری، دولت‌ها با یک تناقض بزرگ روبه‌رو می‌شوند. از سویی هزینه‌های نظامی به شکلی سرسام‌آور بالا می‌رود که نیاز به تزریق نقدینگی و افزایش هزینه‌های دولتی دارد، تا ماشین جنگی از کار نیفتد. از سوی دیگر، همین حجم از پول در بازاری که با کمبود کالا دست‌وپنجه نرم می‌کند، غول بی‌شاخ و دمی به نام تورم می‌سازد که مهار آن دشوار است. اینجاست که سیاست‌گذار، باید دست به جراحی بزند. بسیاری از کشورها در این شرایط به سراغ سیاست‌های سخت‌گیرانه در بخش‌های غیرضروری می‌روند؛ یعنی کاهش شدید بودجه‌های رفاهی و عمرانی برای تأمین مخارج دفاعی. این اقدام در واقع یک جراحی بدون بیهوشی در بدنه جامعه است. دولت تلاش می‌کند با کنترل تقاضای عمومی، منابع را به سمت جبهه‌ها سوق دهد و هم‌زمان مراقب باشد که معیشت مردم به نقطه انفجار نرسد.



سنگر پولی در برابر سقوط

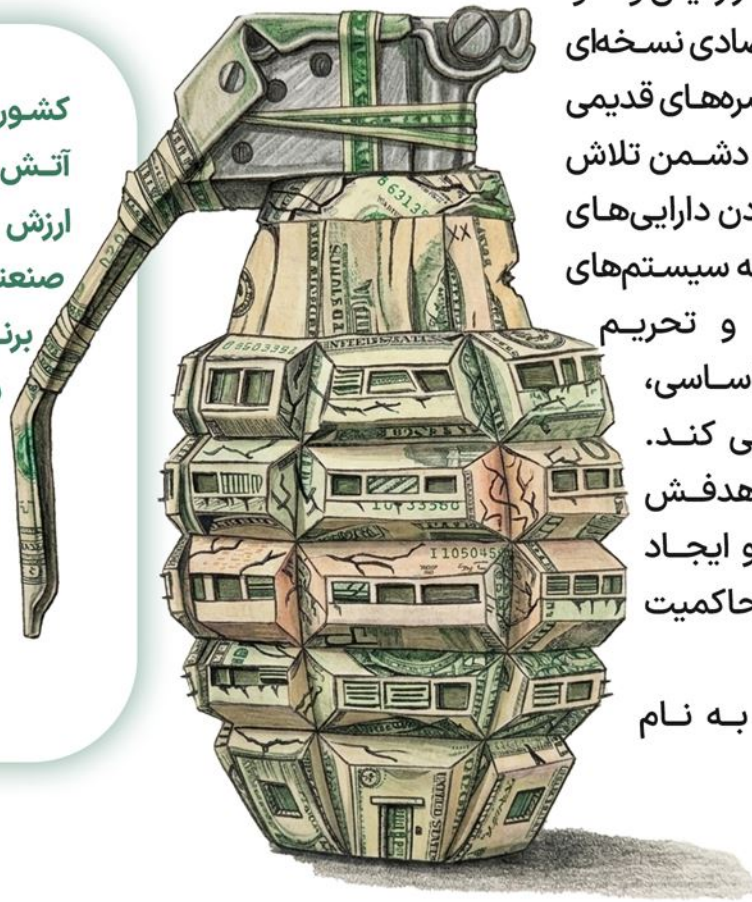
ارزش پول ملی در زمان جنگ، فراتر از یک عدد اقتصادی، نمادی از اقتدار و روحیه ملی است. ریزش ارزش پول در برابر ارزهای خارجی، سیگنالی از ضعف به جامعه و دشمن صادر می‌کند. در چنین شرایطی، بانک مرکزی از یک نهاد ناظر به یک فرماندهی عملیاتی تبدیل می‌شود که وظیفه‌اش حفظ این سنگر حیاتی است. تثبیت نرخ ارز و محدود کردن خروج سرمایه، استراتژی‌های رایج در این دوران است. کاهش ارزش پول باعث گران شدن واردات حیاتی مانند دارو و قطعات می‌شود و می‌تواند زنجیره تولید داخلی را فلج کند. بنابراین، حفظ قدرت خرید واحد پولی سنگری است که سقوط آن لزوماً به معنای شکست نظامی نیست، اما می‌تواند زیر پای ارتش را خالی کند و اعتماد عمومی را از بین ببرد.

از تحریم تا خودکفایی

امروزه جنگ‌ها فقط در زمین و هوا جریان ندارند. نبرد اقتصادی نسخه‌ای مدرن و مهلک از محاصره‌های قدیمی است. در این شیوه، دشمن تلاش می‌کند با مسدود کردن دارایی‌های ارزی، قطع دسترسی به سیستم‌های پرداخت بین‌المللی و تحریم فروش محصولات اساسی، حریف را از درون تهی کند. فشار اقتصادی، هدفش ناامید کردن مردم و ایجاد شکاف میان جامعه و حاکمیت است.

در مقابل، مفهومی به نام اقتصاد مقاومتی شکل می‌گیرد، که به معنای شناسایی

کشوری که بتواند در میانه دود و آتش، سفره مردم را حفظ کند، ارزش پولش را نگه دارد و چرخ صنعتش را، حتی کندتر، بچرخاند برنده واقعی است. جنگ‌ها شاید پشت میز مذاکره تمام شوند، اما برنده‌شان را کسانی تعیین می‌کنند که در میدان اقتصاد، هوشمندانه‌تر بازی کنند.



نقاط ضعف و تبدیل آن‌ها به فرصت است. وقتی پیوند با بازارهای جهانی سست یا قطع می‌شود، زیرساخت‌های داخلی تنها تکیه‌گاه ملت‌ها خواهند بود. کشوری که صنایع مادر قدرتمندی در حوزه‌های فولاد، پتروشیمی و کشاورزی دارد، بسیار دیرتر از کشورهای وابسته به واردات زانو می‌زند. در واقع، تبدیل خط تولید کارخانه‌های غیرنظامی به تجهیزات دفاعی و توزیع هوشمند صنایع در جغرافیای کشور، همچون لایه‌های پنهان دفاعی هستند که تاب‌آوری یک ملت را در برابر فشارهای بین‌المللی تضمین می‌کنند. در پایان باید گفت که اقتصاد جنگی، هنر تخصیص منابع در بحرانی‌ترین شرایط انسانی است. پیروزی در این میدان نه با سود سهام، بلکه با تاب‌آوری اجتماعی سنجیده می‌شود.



نفت؛ این مایع غلیظ و تیره‌رنگ، فراتر از یک هیدروکربن ساده، در یک قرن اخیر به عنوان دی‌ان‌ای تمدن مدرن عمل کرده است. از سفره‌های خالی در کشورهای در حال توسعه تا آسمان‌خراش‌های شیشه‌ای ریاض و نیویورک، همه‌جا ردپای این «طلای سیاه» دیده می‌شود. اما آیا این دارایی راهبردی، یک موهبت الهی است یا ریسمانی که اقتصادها را به مسلخ می‌برد؟

از مسجد سلیمان تا وال استریت

اگرچه بشر قرن‌ها بود که با تراوشات نفتی آشنایی داشت، اما انفجار واقعی در اواخر قرن نوزدهم رخ داد. زمانی که مته‌های «ویلیام ناکس داری» در سال ۱۲۸۷ شمسی در خاک تفتیده مسجد سلیمان به نفت رسیدند، نه تنها سرنوشت ایران، بلکه معادلات قدرت در خاورمیانه برای همیشه تغییر کرد. نفت، سوخت موتورهای احتراق داخلی شد و جهان را از عصر زغال‌سنگ به عصر سرعت پرتاب کرد. ایالات متحده با تکیه بر منابع عظیم خود، هژمونی اقتصادی‌اش را بنا نهاد و کشورهای شوروی و خاورمیانه به تدریج به پمپ‌بنزین‌های بزرگ جهان تبدیل شدند.

پارادوکس فراوانی

در ادبیات توسعه، مفهومی به نام «نفرین منابع» وجود دارد که نفت، قهرمان بی‌رقیب آن است. آمارها نشان می‌دهند که داشتن ذخایر عظیم نفتی لزوماً به معنای رفاه نیست. در بسیاری از کشورهای نفت‌خیز، به‌ویژه در آفریقا و بخش‌هایی از خاورمیانه، درآمدهای کلان نفتی به جای زیرساخت، صرف مواردی شده که با توسعه در تناقض‌اند.

مثلاً ورود بی‌رویه ارز نفتی باعث تضعیف بخش کشاورزی و صنعت ملی می‌شود، چیزی که در اقتصاد به بیماری هلندی معروف است. نکته مهم این است که اگر نفت به درستی مدیریت نشود، به جای آنکه بال پرواز باشد، به وزنه‌ای تبدیل می‌شود که اقتصاد را در قعر اقیانوس نوسانات قیمت حبس می‌کند.

نفت به مثابه سلاح

تاریخ معاصر، تاریخ جنگ بر سر خطوط لوله است. از اشغال کویت توسط صدام تا بحران‌های جاری در لیبی و سوریه، نفت همواره، هم «هدف» جنگ بوده و هم «تأمین‌کننده مالی» آن. سازمان اوپک با همین رویکرد شکل گرفت؛ تا ثابت کند تولیدکنندگان نفت می‌توانند با چرخاندن یک پیچ، اقتصاد غرب را به زانو درآورند؛ همان‌طور که در شوک نفتی ۱۹۷۳ چنین اتفاقی رخ داد.



وقایع اخیر، از جمله تنش‌های نظامی در ۹ اسفند ۱۴۰۴، بار دیگر آسیب‌پذیری امنیت انرژی جهان را به رخ کشید. حمله به زیرساخت‌های ایران نه تنها یک درگیری منطقه‌ای، بلکه یک زمین‌لرزه در بازار انرژی بود.

تهدید بسته شدن تنگه هرمز به عنوان یک شاه‌راه، قیمت‌ها را به شکلی نجومی جابه‌جا کرد. ایران در این میان با یک تناقض بزرگ روبه‌رو شده است؛ قیمت‌های بالا جذابند، اما تحریم‌ها و ریسک‌های صادراتی، عملاً اجازه نمی‌دهند که این «طلای سیاه» به نان شب مردم تبدیل شود.

میراث مصدق در عصر گذار

نفت برای ایرانیان فراتر از اقتصاد، یک مسأله‌ی هویتی است. نهضت ملی‌شدن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق، نماد تلاش یک ملت برای بازپس‌گیری حق حاکمیت خود بود. با این حال، سایه سنگین نفت بر بودجه دولت همچنان پابرجا مانده است. در شرایطی که تحریم‌های بین‌المللی رگ‌های اقتصادی کشور را تحت فشار قرار داده، ضرورت گذار از «اقتصاد نفتی» بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود.

در پایان باید از خود پرسیم، آیا دوران نفت به سر آمده؟ پاسخ هم بله است و هم خیر. با ظهور خودروهای برقی و انرژی‌های تجدیدپذیر، سهم نفت در سبد گرمایشی و حمل‌ونقل رو به کاهش است، اما صنایع پتروشیمی همچنان به این ماده معتادند.

آینده متعلق به کشورهایی نیست که بیشترین بشکه‌ها را زیر زمین دارند، بلکه متعلق به آن‌هایی است که از آخرین درآمدهای نفتی خود برای ساختن زیرساخت‌های «پسانفتی» استفاده می‌کنند. نفت باید یک «سکوی پرتاب» باشد، نه یک «عصای دائمی» که با هر لرزش بازار، زیر پای ملت‌ها را خالی کند.



GAME THEORY

در نگاه اول، شاید تصور کنید ریاضیات مجموعه‌ای از اعداد خشک و بی‌روح است که فقط به درد مهندسان و دانشمندان می‌خورد. اما اگر بدانید بخشی از این دانش وجود دارد که می‌تواند پیش‌بینی کند رقیب تجاری شما فردا چه تصمیمی می‌گیرد، یا چرا دو کشور ترجیح می‌دهند به جای صلح، هزینه‌های سنگین جنگ را بپردازند، احتمالاً نگاهتان به کلی تغییر خواهد کرد. این دانش، نظریه بازی‌ها نام دارد؛ علمی که به ما می‌گوید در دنیایی که سود ما به تصمیم دیگران گره خورده، چگونه باید هوشمندانه بازی کنیم.

ذهن زیبای جان نش

داستان نظریه بازی‌ها با نام‌هایی چون جان فون نویمان گره خورده است، اما کسی که این علم را به زندگی روزمره ما نزدیک کرد، نابغه‌ای به نام جان نش بود. اگر فیلم سینمایی ذهن زیبا را دیده باشید، احتمالاً صحنه‌ای را به یاد دارید که نش، با بازی راسل کرو، در یک کافه شلوغ متوجه می‌شود که اگر همه همکلاسی‌هایش برای به دست آوردن یک هدف واحد رقابت کنند، در نهایت همگی شکست می‌خورند. او کشف کرد که بهترین نتیجه زمانی به دست می‌آید که هر کس نه تنها برای خودش، بلکه با در نظر گرفتن تصمیم دیگران، بهترین حرکت را انجام دهد.



این مفهوم که بعدها به تعادل نش شهرت یافت، انقلابی در درک ما از رفتارهای جمعی ایجاد کرد. نظریه بازی‌ها به ما می‌گوید ما در خلاء زندگی نمی‌کنیم. هر حرکت ما، واکنشی را از سوی دیگران برمی‌انگیزد و هنر یک استراتژیست این است که این واکنش‌ها را مثل حرکات بعدی در یک صفحه شطرنج، از پیش محاسبه کند.

وقتی تصمیم‌ها قیمت دارند

در دنیای اقتصاد و بازار سرمایه، نظریه بازی‌ها حکم قطب‌نما را دارد. بازار، میدان نبرد میان گاوهای مشتاق به صعود و خرس‌های صبور است. در این میان، قیمت‌ها صرفاً بر اساس عرضه و تقاضا تعیین نمی‌شوند، بلکه نتیجه بازی روانی معامله‌گران هستند.

به عنوان مثال، وقتی دو شرکت بزرگ بر سر قیمت‌گذاری یک کالا رقابت می‌کنند، وارد وضعیتی می‌شوند که در این علم به آن معمای زندانی می‌گویند. اگر هر دو قیمت را بالا نگه دارند، سود کلانی می‌برند، اما ترس از اینکه رقیب قیمت را پایین بیاورد و مشتریان را برباید، باعث می‌شود هر دو به حداقل سود راضی شوند. نظریه بازی‌ها به مدیران مالی می‌آموزد که در بازارهای پرنوسان، گاهی همکاری پنهانی یا درک دقیق از قدم بعدی رقیب، بسیار حیاتی‌تر از تحلیل‌های تکنیکال و نمودارهای پیچیده است. در واقع، اقتصاد چیزی نیست جز مجموعه‌ای از بازی‌های پی‌درپی که در آن بازیگران برای حفظ بقای سرمایه‌شان، مدام در حال یارکشی یا بلوف‌زدن هستند.



تئوری‌ها در خط مقدم

اما تلخ‌ترین و پیچیده‌ترین کاربرد این نظریه را می‌توان در سیاست بین‌الملل و درگیری‌های نظامی مشاهده کرد. واقعه‌ای که از ۹ اسفند ۱۴۰۴ آغاز شد و مثلث تنش میان ایران، ایالات متحده و اسرائیل را به اوج خود رساند، یک کلاس درس زنده از نظریه بازی‌هاست.

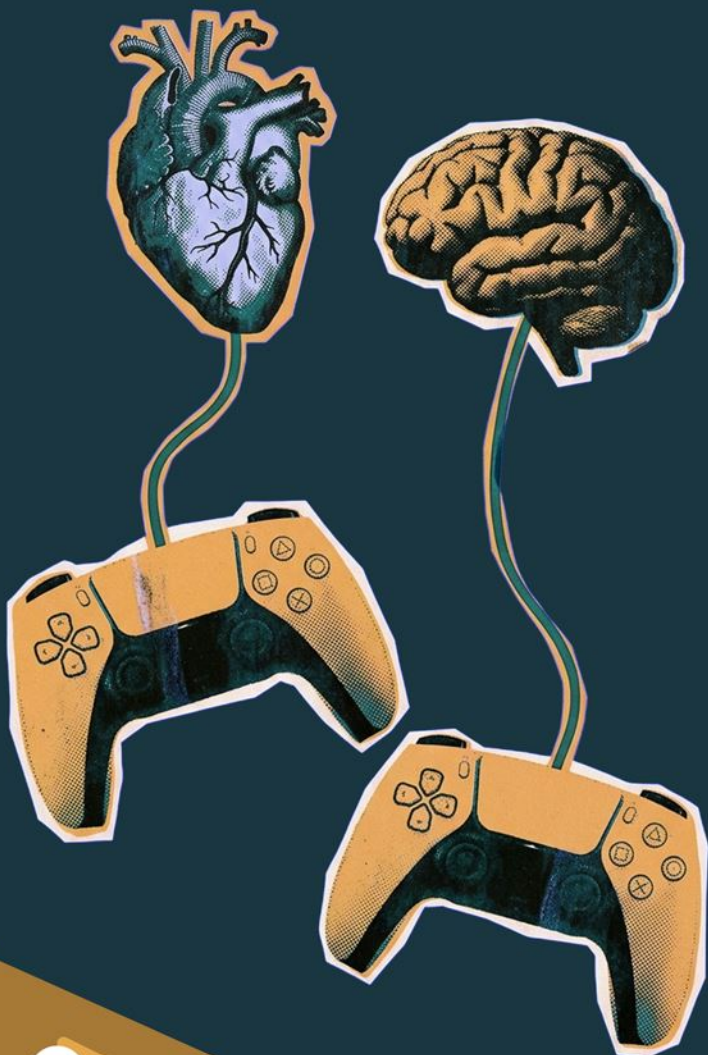
در تحلیل این بحران، ما با مفهومی به نام بازی بزدل (Chicken Game) روبه‌رو هستیم. تصور کنید دو خودرو با سرعت به سمت هم حرکت می‌کنند؛ اولین کسی که فرمان را بچرخاند بزدل لقب می‌گیرد، اما اگر هیچ‌کدام نچرخانند، هر دو نابود می‌شوند. از ۹ اسفند به این سو، جهان نظاره‌گر این بود که هر طرف چگونه با استفاده از استراتژی لبه پرتگاه سعی کرد طرف مقابل را به عقب‌نشینی وادار کند.

در این بازی نظامی، هر حرکت (مانند یک حمله پهلادی یا یک تحریم جدید) پیامی برای طرف مقابل دارد تا محاسبات هزینه و فایده خود را تغییر دهد. از منظر نظریه بازی‌ها، این جنگ تنها یک برخورد فیزیکی نبود، بلکه تلاشی برای رسیدن به یک تعادل جدید در منطقه بود؛ تعادلی که متأسفانه بهای آن را اقتصاد، امنیت و جان انسان‌های بی‌گناه می‌پردازد.

برای خواننده، درک این نکته ضروری است که نوسانات نرخ ارز یا ریزش شاخص بورس جهانی در بهار ۱۴۰۵، ریشه در همین محاسبات استراتژیک دارد. بازیگران این میدان، نه بر اساس احساسات، بلکه بر اساس منطق سرد ریاضی و برای به دست آوردن دست بالاتر در میز مذاکره یا میدان نبرد، حرکت می‌کنند.

زندگی به مثابه بازی

نظریه بازی‌ها به ما نمی‌گوید که در همه حالات پیروز می‌شویم، اما به ما می‌آموزد که چگونه از غافلگیری‌های بزرگ پیشگیری کنیم. چه در صف خرید سهام باشید، چه در حال تحلیل اخبار نگران‌کننده جنگ، به یاد داشته باشید که شما در حال تماشای یک بازی بزرگ هستید. درک قواعد این بازی، شاید آتش جنگ را خاموش نکند، اما دیدگاهی را به شما می‌دهد تا در طوفان حوادث، کمتر آسیب ببینید و با هوشمندی بیشتری برای فردای خود تصمیم بگیرید.



اخبار ماه



آشغال حسابی

حتماً تا به حال داستان پادشاه لُخت را شنیده‌اید.

همان داستانی که یک پسر بچه به پادشاه قول داد که برایش لباسی بدوزد که فقط حلال‌زاده‌ها بتوانند آن را ببینند. پسر لباس را آورد اما نه پادشاه و نه وزیر و نه وکیل و نه هیچکس دیگر نمی‌توانست چیزی از لباس مذکور ببیند اما از ترس اینکه حرامزاده خطاب شوند سکوت کردند. به این سکوت از سر اجبار و در حالیکه مخالف آن هستید ولی از فشار و هجمه‌ی بقیه‌ی مردم می‌ترسید، ماریج سکوت می‌گویند.

کاری که وقتی یک دشمن خارجی به مملکت ما حمله کرد جرأت نکنی که حرف از دفاع بزنی. در روز اول جنگ یک مدرسه را می‌زنند و ۱۵۰ غنچه را پرپر می‌کنند و این شبکه اول القا می‌کند که ایران خودش این مدرسه را زده؛ گندش که در می‌آید، می‌گویند ایران زیر مدرسه تسلیحات داشته. حتی وقتی سنتکام بیانیه می‌دهد که موشک ما به این مدرسه اصابت کرده هم کوتاه نیامدند و این‌قدر در گوش این مردم خواندند که من برای اظهار ناراحتی از کشته‌شدن ۱۵۰ کودک باید برای هم‌وطنم رفرنس از سایت‌های خارجی ارائه کنم و ربع‌ساعت قسم حضرت عباس بخورم.

البته که جای تعجب هم ندارد مگر این شبکه از کودک‌کشی‌هایی که در این دو سال در این منطقه‌ی بلاخیز رخ داد، دم زده؟ بچه‌های ما که بچه نیستند اما اگر ماتحت یک کودک اشکنازی جوش بزنند این شبکه خلق‌الله را تشویق می‌کند که بروید و شمع روشن کنید و به درگاه الهی پاکانیا راز و نیاز کنید و دلک‌های فُکل کروات‌زده‌ی شبکه که از قضا نوه‌ی فلان‌الدوله و بهمان‌السلطنه هم هستند، دو ساعت از اینکه احتمالاً ایران در شکل‌گیری و عود این جوش نقش جدی داشته سخن خواهند راند.

به طریق اولی این شبکه مورد هدف قرار گرفتن دانشگاه شریف و شهید بهشتی و علم و صنعت را هم محکوم نکرد اما شکسته‌شدن شیشه‌های یک آرایشگاه زنانه در کریا حداقل ۷ مرتبه از جهات مختلف انسانی و اجتماعی و جنگی و... مورد بررسی قرار گرفت.

البته انتظاری جز این داشتن از این شبکه اشتباه است. رسانه نوکر کسی‌ست که پولش را می‌دهد. پول این رسانه هم دقیقاً از همان کشورهایی تأمین می‌شود که به خاک ما تجاوز کرده‌اند. البته به حکم مصرع

عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگو

باید بگوییم که بینی و بین‌اللهی دکورشان خوب است، لباس‌های مجریان خوب‌اند و از لحاظ رنگ و لعاب حرف ندارند. یعنی در کل همه چیزشان خوب است یک عیب خیلی کوچک دارند و آن هم این است که انسانیت ندارند.



ماموریت غیرممکن

در روزهایی که توپخانه‌های سیاست جهانی یکی پس از دیگری به صدا درمی‌آمدند و اخبار درگیری‌های ایران، اسرائیل و آمریکا هر صبح با تیت‌رهای درشت به خانه مردم می‌رسید، بازار رمزارزها نیز چون دریایی مواج، خاموش نشست. از اواخر اسفندماه ۱۴۰۴ تا پایان فروردین سال جاری، ارزش کل این بازار نوپا اما پرتبوتاب، سفری پریپیچ‌وخم را از سر گذراند که شاید برای بسیاری از تحلیلگران در جزئیات خود، چیزی تازه داشت.

بیت‌کوین، این پدرسالار بازار دیجیتال، در نخستین روزهای تنش، دچار لرزشی کوتاه شد. خبرگزاری‌های بین‌المللی از سقوط آن تا مرز ۶۴ هزار دلار گزارش دادند؛ رقمی که برای معامله‌گران کهنه‌کار، یادآور آن شب‌های سیاهی بود که بازار ناگهان از زیر پایشان خالی می‌شد. شاخص ترس و طمع، به پایین‌ترین سطوح خود فرو نشست و عقربه‌اش تنها یک کلمه را نشان می‌داد؛ ترس. اما داستان اینجا تمام نشد. چرا که کریپتو، برخلاف آنچه دشمنانش آرزو می‌کردند، سر فرود نیاورد.

بیت‌کوین در ماه مارس نزدیک به یک و نیم درصد رشد کرد و اتریوم، دومین قدرت این عرصه، با رشد بیش از شش درصدی، ابروی رقبا را به هم آورد. این بازگشت، اتفاقی نبود. کریپتو نشان داد که با نهاده‌ها شدن صندوق‌های قابل معامله، دیگر آن کودک بی‌سرپرست دیروز نیست حالا بزرگ شده است.

ماجرای صندوق‌های اسپات بیت‌کوین را باید جداگانه خواند. این ابزارهای مالی که تنها چند ماه از تولدشان می‌گذشت، در همان هفته‌های آشوب، بیش از یک میلیارد و صد میلیون دلار ورودی نقد ثبت کردند. اینجا بود که معلوم شد جنس خریداران تغییر کرده است.



دیگر تنها جوانان هیجان‌زده‌ای که پشت رایانه نشسته و با آرزوی ثروت شبانه کلیک می‌کردند نبودند؛ سرمایه‌داران نهادی، بانک‌ها و صندوق‌های بزرگ نیز پای به میدان گذاشته بودند. در برابر این بازار جهانی، بازار ایران حکایت دیگری داشت. در روزهایی که توپ و موشک در آسمان منطقه رد و بدل می‌شد، نرخ‌های داخلی نیز در تلاطم بودند. تحریم‌ها، محدودیت‌ها، قطعی‌های برق و نگرانی‌های سایبری مرتبط با درگیری‌ها، همگی دست در دست هم داده بودند تا جریان رمزارزی داخلی را کند کنند. با این حال، در همان روزهای تاریک، تقاضا برای خرید دارایی دیجیتال کاهش نیافت. مردمی که سال‌ها با تورم زیسته بودند، راه جایگزینی می‌جستند تا پس‌اندازشان دود نشود. کریپتو برایشان نه یک سرگرمی، که یک سپر بود.

جالب اینجاست که در همان مدت که بازار بورس آمریکا، شاخص S&P 500، افتی هشت تا دوازده درصدی را تحمل می‌کرد، بیت‌کوین تنها یک درصد ریزش داشت و اتریوم در برخی مقاطع تا بیست و دو درصد بالا رفت. طلا نیز که همیشه پناهگاه امن شمرده می‌شد، در روزهایی سیزده درصد از ارزشش را از دست داد. این اعداد برای تحلیلگر معروف، آرتور هیز کافی بود تا بنویسد که اگر جنگ طولانی شود، بانک‌های مرکزی دست به چاپ پول خواهند زد و آن روز، روز بیت‌کوین خواهد بود.

تا اواسط فروردین، بازار در محدوده شصت و شش تا هفتاد و دو هزار دلار نوسان داشت. نه صعودی آتشین، نه سقوطی ویرانگر. بازاری در سکوت انتظار. برخی الگوهای فنی از تلاشی برای عبور از مرز هفتاد و شش هزار دلار حکایت داشتند، اما سایه جنگ و نبود قطعیت ژئوپلیتیک، هر صعود را با تردید همراه می‌کرد.

سرمایه‌بازار در مارس رشد اندکی داشت و به حدود دو تریلیون و سیصد و نود میلیارد دلار رسید. عدد بزرگی بود، اما در سایه سال‌های اوج، رنگ باخته می‌نمود. آلت‌کوین‌ها در مجموع عملکرد بهتری نشان دادند. ترون و برخی توکن‌های تخصصی سود چشمگیری به سهامداران خود دادند و ثابت کردند که در دریای پرتلاطم، ماهی‌های کوچک هم می‌توانند از هر شکافی عبور کنند.

آنچه این دوره را از گذشته متمایز کرد، نه نوسانات در خود، که چرایی مقاومت بازار بود. سال‌ها پیش، هر خبر بدی، بازار کریپتو را نصف می‌کرد. اما اکنون، با ورود صندوق‌های نهادی و پختگی بیشتر بازیگران، رفتار این بازار به دارایی‌های سنتی شبیه‌تر شده بود. این هم‌نشانه بلوغ بود و هم هشدار به کسانی که هنوز فکر می‌کردند با رمزارز می‌توان یک شبه دنیا را زیر و رو کرد.



اَبَر پروژه

باز هم ماسک، باز هم یک ابر پروژهی دیگر؛ اگر بگوییم که یگانه الهی معبد تکنولوژی ایلان ماسک است اصلاً اغراق نکرده‌ایم. این بشر نمونه‌ی کامل استفاده‌ی درست از ثروت است. به نظر من پروژهی سفر به مریخ برای جاودانه کردنش در تاریخ کافیست؛ اما باز هم یک شگفتانه‌ی دیگر برای ما رو کرده.

ابر پروژهی Terafab که دارد برای رسیدن به توان پردازشی ۱ تراوات خیز برمی‌دارد. اگر می‌خواهید بدانید این عدد چقدر بزرگ است باید عرض کنم که این توان پردازشی، زیرساخت لازم برای میلیون‌ها ربات انسان‌نما و خودروهای کاملاً خودران را فراهم می‌کند.

با اینکه شرکت‌های ماسک فناوری ساخت تراشه را در اختیار دارند اما برای تولید انبوه به تخصص اینتل نیز نیاز داشتند و اینتل رسماً اعلام کرد که از آوریل به این پروژه پیوسته. خبر هیجان‌انگیز دیگر این است که این پروژه به دو قسمت زمینی و فضایی تقسیم شده که بخش زمینی، تراشه‌های مخصوص ربات‌ها و خودروها را می‌سازند و بخش فضایی تراشه‌های مقاوم در برابر پرتوهای کیهانی خواهد ساخت تا در پروژه‌های فضایی به کار گرفته شوند. ماسک دارد تکه‌های پازل را به ترتیب می‌چیند تا برسیم به آن روز موعود که همه‌چیز برای حضور انسان در مریخ حاضر و آماده است.



GOLD AND SILVER

طلا که قبل از شروع تنش‌های اخیر تخت‌گاز صعود می‌کرد و می‌رفت که رکودها را جابه‌جا کند با فروخته‌شدن آتش جنگ بدجوری توی پرش خورد و ورق برایش برگشت.

البته این شتری‌ست که در خانه هرکسی می‌تواند بخوابد و این بار قرعه به نام جناب طلا افتاد. تغییر انتظارات نسبت به نرخ بهره آمریکا و فروش عمده‌ی ذخایر طلای بانکی باعث شکل‌گیری فشار نزولی شدند و طلا را از سطوح بالای ۵ هزار دلار به زیر کشیدند.

بازار ایران هم که همیشه تحت تأثیر قیمت انس طلا و بهای ارز است روندی نزولی و کم‌نوسان را تجربه کرد.

رفتار بازار این روزها بیشتر تحت تأثیر حرف و حدیث‌هاست و با هر خبر و انتظاری بالا و پایین می‌شود و آسمان بازار حسابی ابری و طوفانی‌ست.

نقره، این فلز تازه وارد، مدتی بود که به ستاره‌ی بازار تبدیل شده بود و می‌رفت تا جایگاه یک دارایی امن کلاسیک را بازی کند. اما نتوانست از آزمون این تنش‌ها سربلند بیرون بیاید. با اینکه شروع تنش‌ها رشدی ۹ درصدی را برای نقره به همراه داشت اما این رشد، خیلی زود با افتی ۱۰ درصدی خنثی شد.

البته افزایش تقریباً سه برابری قیمت‌ها طی دو سال اخیر، بازار را مستعد اصلاح و نوسان کرده بود و می‌شد انتظار چنین ریزشی را داشت.

در این میان ورود گسترده سرمایه‌گذاران و سفته‌بازی‌ها هم مزید بر علت شده و باعث حساسیت و عدم ثبات شده بود.

در مجموع نقره در شرایط فعلی بیشتر از اینکه یک پناهگاه امن باشد یک دارایی پرنوسان و تحت تأثیر عوامل مالی و سفته‌بازی است.



کابوس امریکایی

صفحه‌های قرمز تمام‌نشدن حاصل جنگ در منطقه‌ای بود که تشبیه آن به انبار باروت منطقی‌ترین گزینه است. منطقه‌ای که هم قطب انرژی جهان است و هم شاه‌راه اقتصادی آن. با شروع تجاوز آمریکا و اسرائیل به ایران بورس آمریکا به شدت واکنش نشان داد. حافظه‌ی تاریخی سرمایه‌گذاران آمریکایی اصلاً خاطره‌ی خوبی از این جنگ‌ها ندارد.

ریسک افزایش قیمت نفت و بی‌ثباتی ژئوپلیتیک باعث شد تا سرمایه‌گذاران از دارایی‌های پرخطر مثل بورس به سمت دارایی‌های امن‌تر حرکت کنند و در نتیجه یک تریلیون دلار از ارزش بازار به سرعت دود شد. خب هرکس باد بکارد باید انتظار درو کردن طوفان را هم داشته باشد.

مسدود شدن تنگه‌ی هرمز و تأثیرش بر جریان انرژی جهان، باعث شکل‌گیری رفتارهای جمعی از روی ترس می‌شود که این به نوبه‌ی خود باعث ایجاد موج‌های فروش، فشار تورمی و بی‌ثباتی اقتصادی در جهان خواهد شد.

وقتی شاخص S&P۵۰۰ در سراسیمگی نزول می‌افتد، یعنی عملکرد کمپانی‌های بزرگ با بحران مواجه شده و هوا حسابی پس است. نمی‌دانم باید بگویم بیش باد یا نه اما نمی‌شود که بیایی و جهان را به هم بریزی و هیچ هزینه‌ای هم نپردازی.



سفر



انسانم آرزوست

وقتی دوستم پیشنهاد داد که از poly market در شماره قبل بنویسیم روحمان هم خبر نداشت که چندوقت بعد با چه چیزی روبرو خواهیم شد. دلارهایی که روی جان انسان‌ها شرط بسته می‌شود. آمریکا فلان روز حمله خواهد کرد...

فلان ساعت به فلان شهر حمله خواهد شد...
تعداد کشته‌ها فلان نفر خواهد شد...

لیست این شرط‌ها تمامی ندارد. دوست دارم داخل مغز کسانی که در این شرط‌بندی‌ها شرکت می‌کنند را ببینیم. می‌خواهم بدانم که آیا تا به حال مجبور شده‌اند که یک بچه‌ی ۱۰ ساله را از شوک در بیاورند چون انفجاری را دیده که به قول خودش: "کل دنیا یهو نارنجی شده"؟

تا به حال با دوست سربازش خدافظی کرده درحالی‌که چند ساعت بعد خبر حمله به پادگانش و کشته شدن دوستش را شنیده. بماند که کلی از این شرط‌ها زد و بندهایی‌ست که ترامپ و اطرافیانش می‌کنند. مثلاً خیلی اتفاقی ۲/۵ میلیون دلار روی این شرط بسته می‌شود که ترامپ در پیامش از کلمه‌ی «الله» استفاده کند و از روی شانس و بخت خوب صاحب شرط، ترامپ هم این کار را می‌کند. وای از انسانیت.

کز دیو و دد ملولم وانسانم آرزوست

گفت آنکه یافت می‌نشود آتم آرزوست

دی شیخ با چراغ همی‌گشت گرد شهر

گفتند یافت می‌نشود جسته‌ایم ما



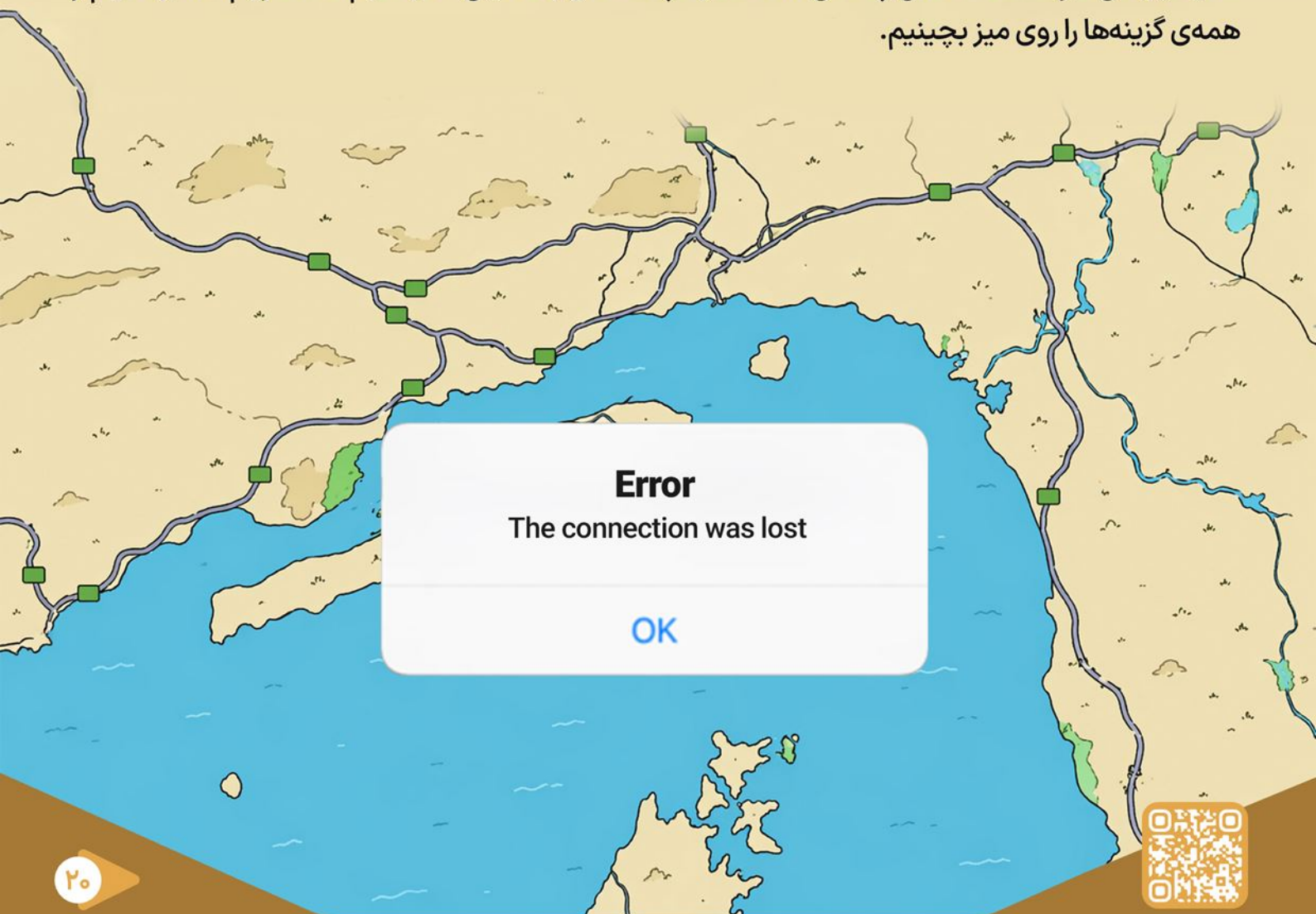
گلوگاه

آبراهی را تصور کنید که از هزاره‌ی سوم قبل از میلاد مورد توجه بوده و سکه‌هایی به همین قدمت در این جغرافیا به این ایده مهر تأیید می‌زنند. سکه‌هایی که تاریخ دور و درازی از تجارت در این منطقه را روایت می‌کنند.

تنگه‌ی هرمز با نام‌هایی مثل ماکتا، هورموغ و هاموزیا و ... همیشه شاهراهی تأثیرگذار بوده و هست. در دوره‌ی ساسانی دروازه‌ی خروجی خاور نزدیک به هند به حساب می‌آمده و در دوره‌ی اسلامی بخشی از جاده ابریشم دریایی و محلی برای گرد هم آمدن بازرگانان چینی، هندی و غربی بوده.

اما، ما ایرانی‌ها آنقدر مواهب طبیعی روی سرمان ریخته که این الماس تراش‌خورده را پاک از یاد برده بودیم و اصلاً ماها نسبت به جنوب کشور خیلی بی‌مهریم؛ آنقدر بی‌مهریم که به جزیره‌ی بوموسی به معنی سرزمین سبز می‌گوییم، ابوموسی و همین می‌شود دست‌مایه‌ی گربه‌رقصان‌های کشورهای بندانگشتی عربی.

اما این روزها اهمیت این تنگه از همیشه بیشتر مشخص شده. این تنگه، گلوگاهی شده که در دستان ایران است و حالا داریم به دنیا نشان می‌دهیم که ما اینجاییم و دستان روی شاه‌رگ انرژی جهان است. اگر دولت‌مردانمان هوشمندانه عمل کنند و رکب نخورند، از پس این اتفاق، ایران یک قدرت منطقه‌ای و شاید جهانی خواهد شد. کسی چه می‌داند، شاید چند سال بعد این ما باشیم که تحریم اعمال کنیم و همه‌ی گزینه‌ها را روی میز بچینیم.



آتش بس نیست؟

بنابر اطلاعات مراجع معتبر، از شروع قرن ۱۸ تا به امروز، جهان حتی یکروز بدون جنگ را هم تجربه نکرده؛ یعنی این بشر مثلاً متمدن، نتوانسته ثانیه‌ای در این دو قرن و اندی خودش را کنترل کند و با رفتارش جار نزد که ما روزگاری غارنشین بودیم و بوفالو را خام‌خام می‌خوردیم.

حالا هم که می‌بینید فُکل کروات‌ی به هم زده‌ایم، همش از سر اداست. الحق که با این رفتارها روی جانوران را سفید کرده‌ایم؛ کدام حیوان مادرمرده‌ای با یک دکمه، هزارهزار از هم نوعانش را می‌درد؟ واقعاً این همه جنگ، این همه ظلم و این همه آتش، بس نیست؟

آتش بس! چه واژه‌ی مضحکی؛ بهتر است بگوییم وقت استراحت، وقت تجدید قوا. تا هواپیماهایت با خیال راحت آهن و سرب گردآوری کنند، تا نیروهایت نفسی چاق‌کنند تا فشار متحدینت از روی دوش‌هایت برداشته شود و آن وقت با چند تبصره و ماده و قانون، دوباره... بووووم...

اینکه دیگر اسمش آتش بس، نیست؛ استراحت بین دو نیمه است. برای یک لحظه فکرش را بکنید که زبانم لال یک‌گونه‌ی هوشمند از گوشه کنارهای این گیتی دنگال مارا نظاره کند. واقعاً با خودش چه فکرها که نمی‌کند.

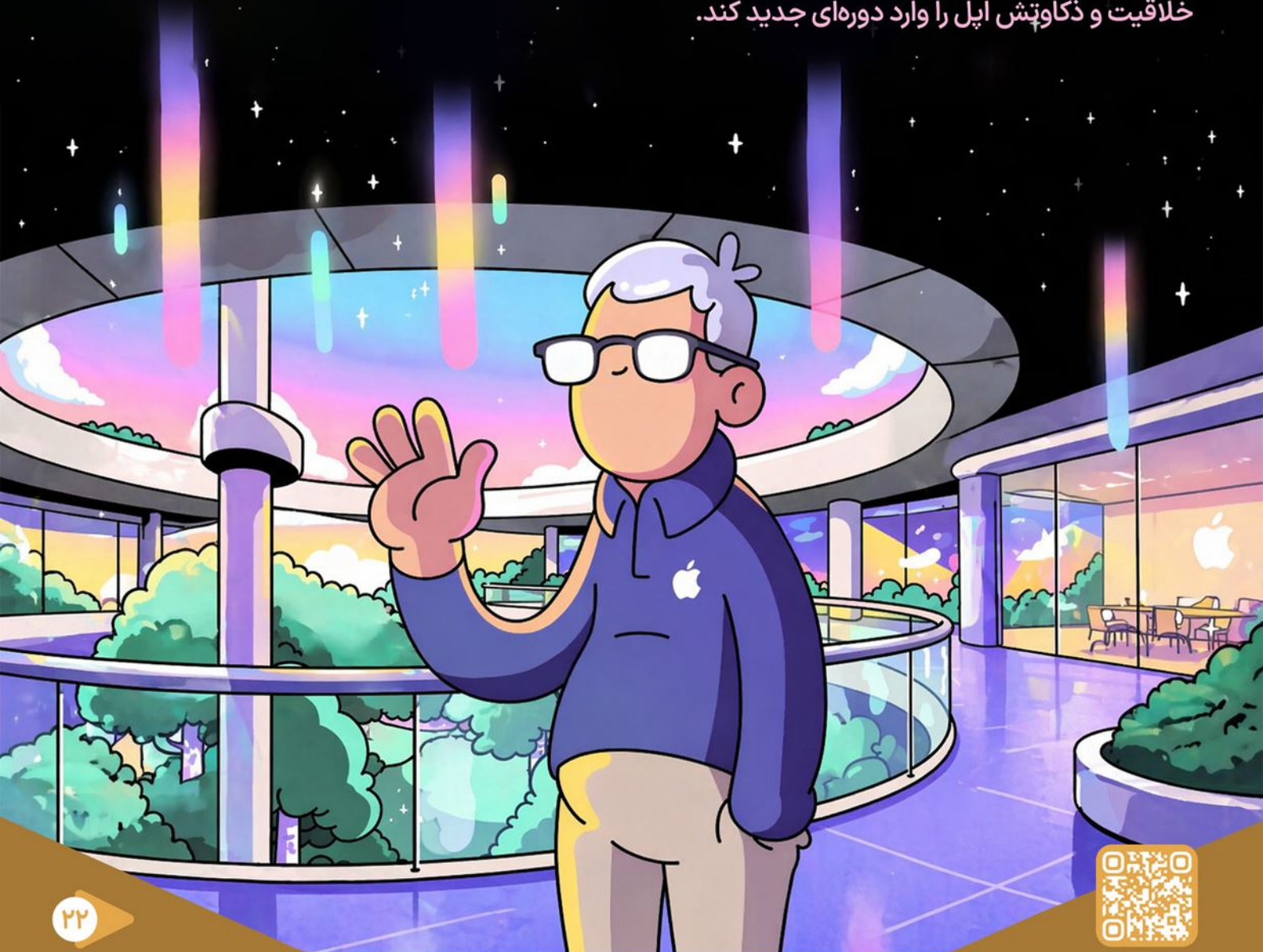
کاش برویم و کمی آدم شویم.



تعویض طلائی

از اپل خبر رسیده که تیم کوک ۶۵ ساله بعد از ۱۵ سال رهبری موفق و رساندن ارزش اپل از ۳۵۰ میلیارد دلار به ۴ تریلیون دلار از سمت مدیرعاملی کنار کشیده و قرار است جان ترنوس ۵۰ ساله جای او را بگیرد. تیموتی دونالد کوک که مدرک مهندسی صنایع از دانشگاه دوک دارد، اصلاً شبیه به جابز نیست. خیلی‌ها می‌گویند که او صرفاً یک مدیر اجرایی خوب است تا یک رهبر. اما این تیم کوک بود که با پیوستنش در دهه ۸۰ به اپل، زمانی که شرکت اصلاً وضع مالی خوبی نداشت، تحولی در بخش بهینه‌سازی تولید به وجود آورد و توانست بسیاری از هزینه‌های اضافی را کاهش دهد.

ناگفته نماند که اپل در زمان مدیرعاملی کوک به شرکتی تریلیون دلاری تبدیل شد و حالا دیگر باید چایش را به جوانترها بدهد تا آنها میراث خود را ثبت کنند. البته این به معنای خداحافظی کوک با اپل نیست و او قرار است رئیس اجرایی هیئت مدیره باشد و این تغییر به نرمی و تا پایان تابستان صورت می‌گیرد. اگر نام ترنوس برایتان آشنا نیست باید بگویم که او نایب رئیس بخش مهندسی سخت افزار اپل بوده و ردپای او در توسعه محصولات همچون ایرپاد، اپل واچ و ویژن پرو قابل توجه است و همه امیدوارند خلاقیت و ذکاوتش اپل را وارد دوره‌ای جدید کند.



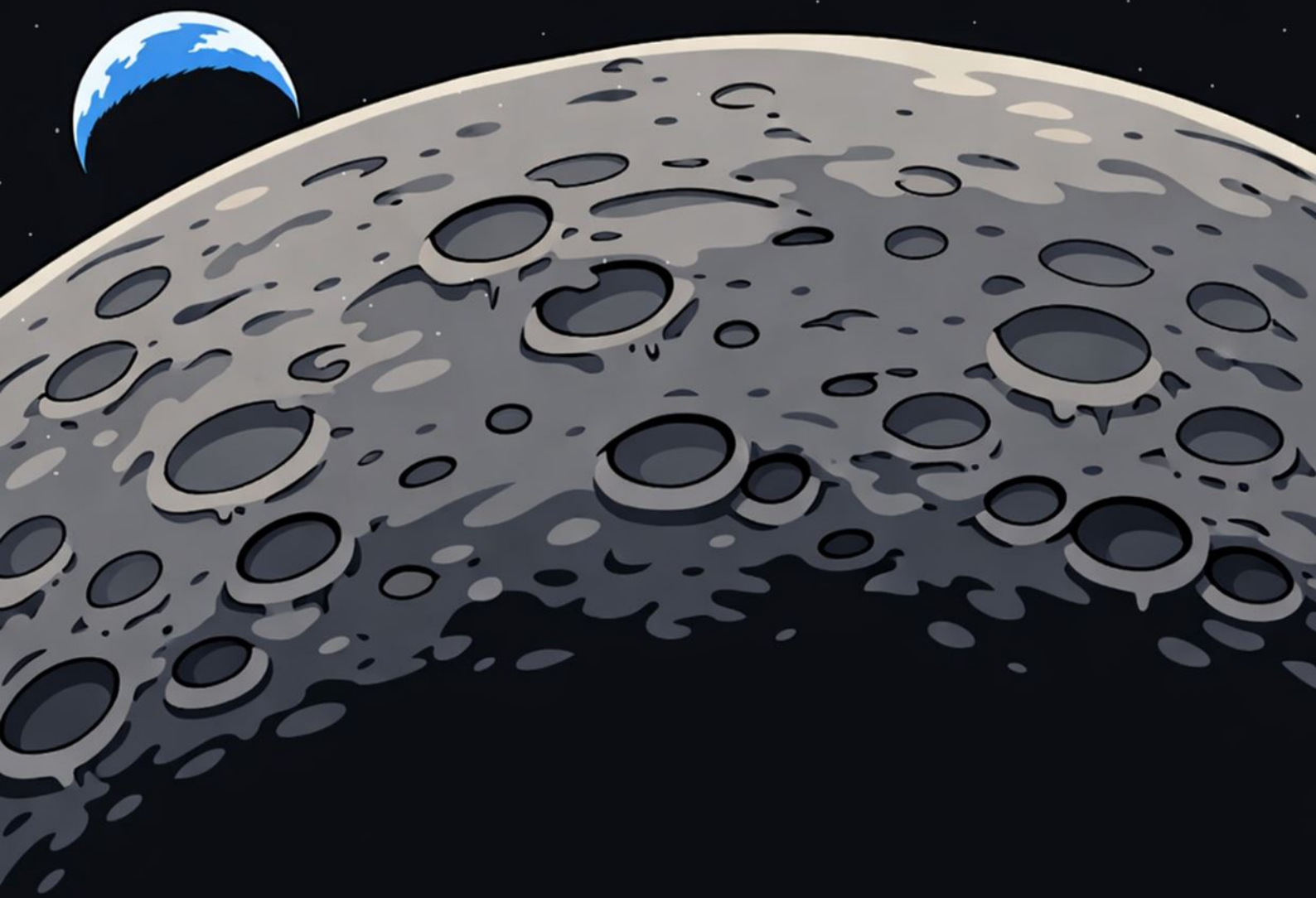
سفر

SPECIAL



راستش را بخواهید ما برای شماری عید ماهنامه کلی برنامه‌های جذاب داشتیم. یعنی خودمان را آماده یک ویژه‌نامه‌ی حسابی کرده بودیم. اما شد آنچه که می‌دانید و دست‌هایمان ماند توی پوست گردو. مدتی بود که دنبال یک فرصت مناسب برای معرفی کارکترهای ماهنامه می‌گشتیم. یک گاو و خرس، آن هم روی ماه چه کار می‌کنند؟ با آن حباب شیشه‌ای روی سرشان. احتمالاً می‌دانید که گاو و خرس در قاموس بازارهای مالی چه معنایی دارند؛ می‌ماند داستان روی ماه بودنشان که این را هم واگذار می‌کنیم به هوش و فراست شما.

در روزهای آماده‌سازی این شماره ناسا Artemis II را با موشک Orion به مدار ماه فرستاد. ما هم دیدیم مقارنه از این بهتر و خوش موقع‌تر دیگر گیرمان نمی‌آید و یک بخش ویژه دست‌وپا کردیم تا هم از بازگشت انسان به ماه و تأثیراتش بر جهان و اقتصاد بگوییم و هم به واسطه‌ی تصویرسازی بگوییم که چطور سروکله‌ی این دو نفر روی ماه پیدا شد.



بازگشت به آینده

بشر از روزگاران قدیم همواره چشمش به آسمان بوده. نقطه‌های چشمک‌زن و آن جرم سفید درخشان که از هلال به دایره و از دایره به هلال تبدیل می‌شد رازهای مکتومی بودند که برای انسان‌های آن روزگاران جنبه‌های ماورایی داشتند.

مدت زمانی بسیار طولانی طی شد تا به مدد رصدهای منجمانی مثل تیکوبراهه و بوزجانی و دیگران فهمیدیم که این جرم نقره‌فام سیاره‌ایست از سنخ زمین خودمان. وقتی نیوتون در کتاب پرنسیپای خود توضیح داد که چرا سیب از درخت می‌افتد اما ماه روی سرمان هوار نمی‌شود تازه فهمیدیم که جزر و مد دریاها زیر سر همین جناب ماه است. اینگونه بود که ماه از جایگاه الوهیت پایین کشیده شد و جرمی سنگی تلقی شد که در کمند گرانش زمین تا ابد محکوم به گردش است.

در مورد اینکه منشأ ماه چه بوده تئوری‌های گوناگونی وجود دارد که پر طرفدارترینش به ما می‌گوید که جناب ماه روزی پاره‌ی تن زمین بود و برخورد یک سیارک، میان این دو جدایی انداخت؛ احتمالاً همان سیارکی که محور گردش زمین به دور خودش را $23/5^\circ$ درجه کج کرده مسبب این حادثه بوده. شاید دلیل هم‌ذات‌پنداری جانداران با این سیاره‌ی نقلی همین است که موجودات زمین ماه را از خود می‌دانند.

قطعا روزی که برادران راییت با آن مصیبت، چندمتری را از زمین جدا شدند فکر نمی‌کردند که این راه به فتح ماه خواهد انجامید. القصة ... ما بودیم، ماه هم بود تا بعد از جنگ جهانی دوم؛ در این دوران دانشمندان فراری آلمانی سیل فناوری‌ها و علوم نوین را روانه‌ی جامعه‌ی علمی آمریکا کرده بودند. یکی از این فناوری‌ها، موشک V-2 بود که فون براون با خود به سوغات آورده بود.



وجود این فناوری و رقابت آمریکا و روسیه در خلال جنگ سرد دست به دست هم دادند تا جان اف کندی در یک سخنرانی عمومی به یاد ماندنی رویای سفر به ماه را مطرح کند. هشت سال از آن سخنرانی معروف باید سپری می‌شد تا انسان آماده‌ی فرود روی ماه شود، هشت سال پر ماجرا؛ اولین مأموریت که Apollo I نام داشت، نه روی ماه که در صحرای نوادا برای تمرین شکل گرفت اما نتیجه ناامیدکننده بود، کابین دچار آتش‌سوزی شد و ۳ خدمه کشته شدند.

با تغییر پروتکل‌های ایمنی و امنیتی یک سال بعد Apollo VII آماده‌ی قرار گرفتن در مدار شد و این بار همه‌چیز با موفقیت انجام شد. مأموریت بعدی خیلی حیاتی بود، شوروی یوری گاگارین را زودتر از آمریکا به مدار ماه فرستاده بود و ناسا داشت رقابت را می‌باخت.

مأموریت‌های ۹ و ۱۰ با سرعت پشت سر گذاشته شدند تا نوبت به Apollo XI رسیده. نیل آرمسترانگ و باز آلدوین سفیران زمین بودند؛ عصاره‌ی تمام علوم بشریت قرار بود انسان را روی ماه برساند. بعدها مشخص شد ناسا برای اینکه رقابت را به شوروی نبازد تست‌های امنیتی را به طور کامل انجام نداده بود و شاید اگر شانس یاری نمی‌کرد فاجعه‌ی بزرگی رخ می‌داد.

روز موعود فرارسید و آرمسترانگ و آلدوین با قلبی آکنده از بیم و امید به وسیله‌ی موشک saturn V پایگاه JFK را به مقصد ماه ترک کردند.



i have a dream...

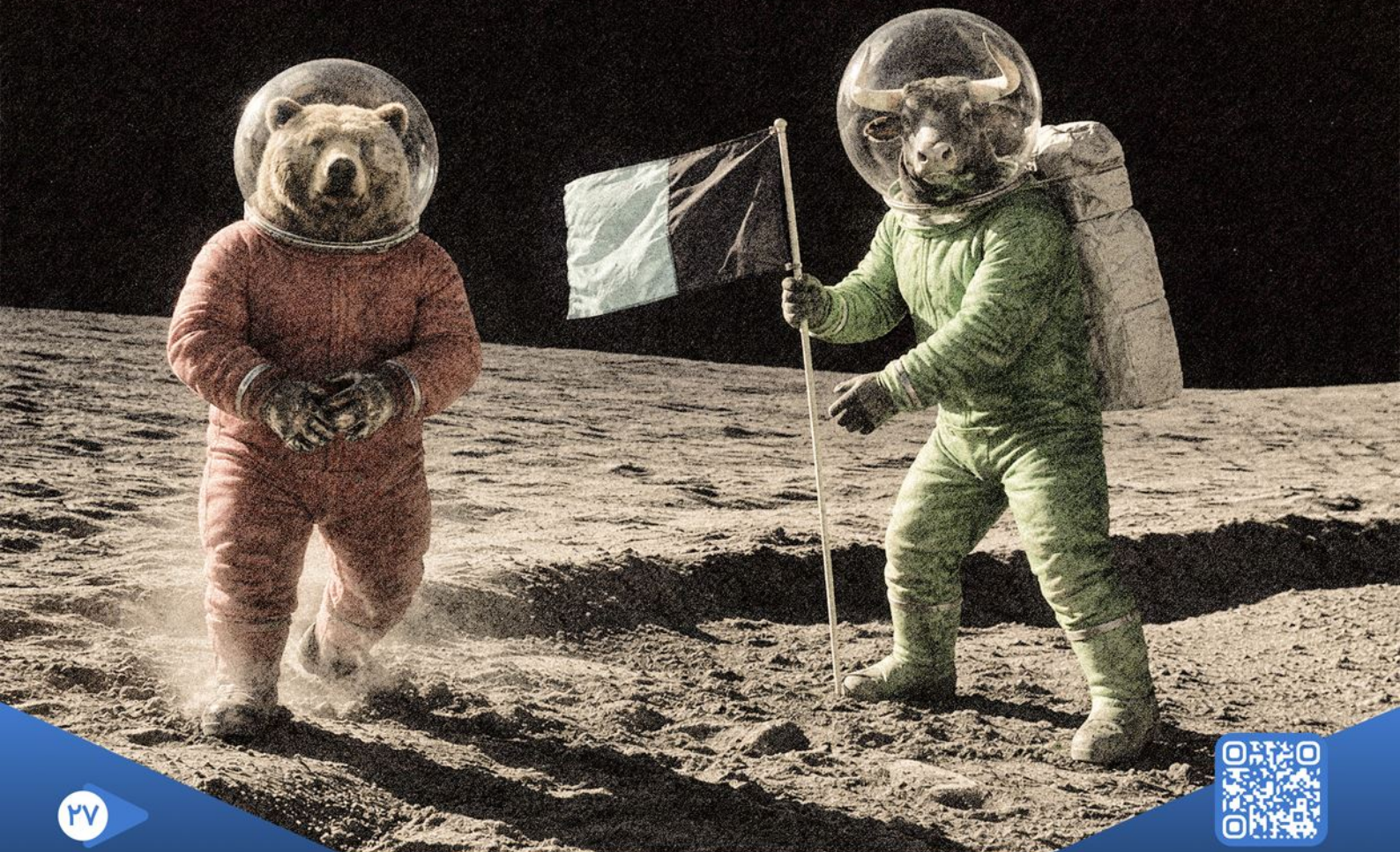


امروز بیش از نیم قرن از زمانی که آرمسترانگ جمله‌ی معروف را گفت می‌گذرد.

«این قدم کوچکی برای یک انسان جهشی بزرگ برای بشریت است»

و ما یک بار دیگر هوس بازگشت به ماه را کرده‌ایم. اینکه چرا در این مدت به ماه برنگشته‌ایم بحث مفصلی‌ست که در این مَقال نمی‌گنجد. البته شاید شما از آن دسته افراد باشید که به نظرتان پروژه‌ی سفر به ماه توسط استنلی کوبریک در یک استودیو در هالیوود ساخته شده و همه چیز یک دروغ بزرگ بوده، اما یک سری شواهد هست که نشان می‌دهد آن دو مادرمرده واقعا روی ماه بوده‌اند؛ مهم‌ترین مدرک دو بازتاب دهنده‌ی لیزری‌اند که برای مسافت‌سنجی روی ماه نصب شده‌اند و هنوز هم همان‌جا هستند، یا تکه‌هایی از سطح ماه که در پژوهشکده‌های مهم دنیا هستند و بعضا به نمایش گذاشته می‌شوند البته شاید شما منتسب به جرگه‌ی والا قدر زمین تخت گرایان باشید که در آن صورت دست‌های ما جلوی شما بالاست و تمام حق به جانب شماست!!!

اما پروژه‌ی آرتمیس برای ما بازگشتی‌ست به آینده؛ فضانوردان Artemis II بعد از چند دهه دوباره به مدار ماه رفتند، مأموریت ده روزه‌شان را انجام دادند و بازگشتند تا اگر همه‌چیز خوب پیش برود یک سال دیگر به دنبال ردپای اولین انسان روی سطح ماه قدم بگذارند. قرن حاضر قرن بسیار هیجان‌انگیزی خواهد بود و سفر به ماه حکم پیش‌غذا را دارد. غذای اصلی سفر به مریخ است که امیدوارم در آینده‌ای نزدیک محقق شود و ما در داترا ویژه‌نامه‌اش را برای شما کار کنیم. به امید آن‌روز و روزهای بهتر.



شکارچی ماه

روزگاری، اگر کسی از «پول درآوردن از فضا» حرف می‌زد، یا باید خیلی خیال‌پرداز می‌بود یا خیلی جلوتر از زمانه‌اش فکر می‌کرد. فضا قلمروی دولت‌ها بود؛ میدان قدرت‌نمایی ابرقدرت‌ها و آزمایشگاهی برای دانشمندان. نه خبری از بلیت فروشی بود، نه از رقابت بر سر مشتری.

اما کم‌کم پای سرمایه‌دارها به این سکوت بی‌انتهای باز شد و فضا از یک پروژه‌ی پرهزینه، تبدیل شد به بازاری که بوی سود می‌دهد. حالا دیگر اسم‌هایی مثل SpaceX، Blue Origin و Virgin Galactic فقط نام چند شرکت نیستند؛ این‌ها پیش‌قراولان عصری‌اند که در آن، مدار زمین هم قیمت دارد. یکی دنبال ارزان کردن پرتاب‌هاست، یکی در فکر سفرهای توریستی، و دیگری چشم به آینده‌ای دوخته که در آن، فضا چیزی شبیه جاده‌های هوایی امروز خواهد شد.

و این‌گونه شد که اقتصاد فضا، آرام و بی‌حاشیه، به عده‌هایی رسید که تا همین چند سال پیش بیشتر شبیه رویا بودند؛ میلیاردها دلار سرمایه و آینده‌ای که برخی برایش عدد تریلیون را هم کوچک می‌دانند. اما قصه وقتی جدی‌تر می‌شود که پای ماه دوباره به میان می‌آید. برنامه‌هایی مثل Artemis program فقط درباره‌ی کاوش نیستند؛ این‌ها نقشه‌هایی هستند برای بازتعریف قدرت. هزاران نفر در دل این پروژه‌ها مشغول کارند؛ از مهندس و دانشمند گرفته تا کارگرانی که شاید هرگز ماه را نبینند، اما سهمی در رسیدن به آن دارند.

فناوری‌هایی که در این مسیر ساخته می‌شوند، دیر یا زود راهشان را به زندگی روزمره باز می‌کنند. همان طور که روزی فناوری‌های فضایی سر از بیمارستان‌ها و تلفن‌های همراه درآوردند، امروز هم بذر چیزهایی کاشته می‌شود که هنوز نامی برایشان نداریم.

در سوی دیگر، رقابت قدیمی دوباره جان گرفته. کشورهای مثل چین و آمریکا هرکدام می‌خواهند جای پای خود را روی ماه محکم کنند. این رقابت فقط علمی نیست؛ بیشتر شبیه بازی شطرنجی‌ست که مهره هایش را در آسمان می‌چینند.



اگر روزی کشوری بتواند پایگاهی دائمی روی ماه بسازد، داستان تازه‌ای شروع می‌شود. از کنترل مسیرهای فضایی گرفته تا دسترسی به منابعی که هنوز دست‌نخورده‌اند. اینجا است که می‌فهمیم چرا ماه، بعد از این همه سال، دوباره خواستنی شده است. حالا اگر کمی جلوتر برویم، تصویر عجیب‌تر هم می‌شود. فرض کنید سفر به فضا دیگر آن قدرها هم گران نباشد. موشک‌ها مثل هواپیماها رفت‌وآمد کنند و رفتن به مدار زمین، اتفاقی عادی باشد. در چنین دنیایی، اقتصاد دیگر محدود به سطح زمین نمی‌ماند. کارخانه‌هایی را تصور کنید که در بی‌وزنی کار می‌کنند؛ جایی که بعضی مواد، خالص‌تر و دقیق‌تر از هر آزمایشگاهی روی زمین ساخته می‌شوند؛ یا ایستگاه‌هایی که نه فقط محل اقامت، بلکه محل تجارت‌اند. از آن طرف، اینترنتی که از دل ماهواره‌ها می‌آید، می‌تواند دورافتاده‌ترین نقاط زمین را هم به شبکه وصل کند. شکاف‌هایی که امروز میان کشورها وجود دارد، شاید در چنین آینده‌ای کمرنگ‌تر شوند. شاید همان‌طور که انقلاب صنعتی چهره‌ی زمین را تغییر داد، این بار «انقلاب فضایی» باشد که قواعد بازی را عوض می‌کند. در نهایت، آنچه در حال شکل‌گیری است، ترکیبی است از علم، سرمایه و جاه‌طلبی. شاید ما هنوز در ابتدای راه باشیم، اما نشانه‌ها واضح‌اند، فضا دیگر فقط جایی برای نگاه کردن نیست، جایی است برای زندگی کردن، رقابت کردن، و شاید مهم‌تر از همه ساختن تمدنی تازه، تمدنی ورای این زمین خاکی.



گفتا



قصر پوشالی

همیشه وقتی صحبت از ضرر و زیان می‌شود ارقام بزرگ به چشم می‌آید. مثلاً ضرر چند همتی‌ای که به یک پالایشگاه وارد شده، یا مثلاً ضرر میلیون دلاری‌ای که به یک کمپانی وارد می‌شود. اما هیچکس به این توجه نمی‌کند که کمپانی‌ای که یک میلیون دلار ضرر می‌کند دارایی چند میلیارد دلاری دارد و این یک میلیون دلار قطره‌ای میان دریاست.

خیلی از زنان سرپرست خانوار این سال‌ها به لطف اینترنت کسب و کارهای کوچکی دست و پا کرده بودند تا هم از پس مخارج خود بریبایند هم به قول معروف محتاج نامرد نباشند. اسفندماه هم، همیشه بازار داغی دارد. شب عید است و بهشت کاسب جماعت. خودشان می‌گویند یازده ماه می‌دویم به امید شب عید و خیلی از صاحبان کسب و کارهای اینترنتی هم هرچه داشتند روی هم گذاشته و همه سرمایه را جنس کردند و در رویاهایشان قصر خیالی ساختند که امسال عید دشت حسابی‌ای خواهیم کرد. اما آوٰخ که این قصر، پوشالی از آب در آمد؛ بازار عید جوانه نزده خشکید.

آفتاب ۹ اسفند در حالی بالا آمد که ابرهای انفجار چهره‌اش را حسابی غبارآلود کردند و اینترنت قطع شد. و اینگونه تمام سرمایه‌ی یک زندگی در چند ثانیه دود می‌شود و می‌رود هوا و هیچکس هم دیگر پیگیر نمی‌شود که این بندگان خدا چه بلایی سرشان خواهد آمد. این هم خدا بیامری باشد برای باعث و بانی این جنگ.



برادران کارامازوف

با شروع تجاوز مشترک آمریکا و اسرائیل به خاک ایران عزیز، نیروهای مسلح کشور شروع به هدف قراردادن دارایی‌ها و پایگاه‌های آمریکا در کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس کردند. اقدام متقابل ایران در مقابل حمله به سکوهاى نفتى و گازى، هدف قراردادن کمپانی‌هایی مثل آکسون موبیل بوده؛ راستش حال و روز این کمپانی‌ها خیلی شبیه برادران کارامازوف در رمان معروف داستایوسکی‌ست؛ کمپانی‌هایی که پشتشان به پدر گردن کلفتشان گرم بود اما، روزگار بدجوری پس‌گردنی حواله‌شان کرد.

سیسکو، گوگل، آمازون، اینتل، اپل، متا و ... همگی از الطاف موشک‌ها و پهپادهای ایرانی بهره‌مند شدند و این وقایع تأثیرات مخربی روی سهامشان داشته، دنیا باید بداند که هر اقدام علیه ایران با اقدامی مشابه تلافی خواهد شد. چشم در مقابل چشم و دندان در مقابل دندان.

استراتژی هوشمندانه‌ی نیروهای نظامی ما در این مدت ستودنی بود که با تسلیحات بسیار ارزان مثل یک پهپاد چند هزار دلاری، هم خسارت‌های میلیون دلاری به کشورهای متخاصم وارد میکرد و هم معادلات جدیدی را بر منطقه حاکم می‌ساخت که نتیجه‌اش برچیده شدن پایگاه‌های دشمن از کشورهای همسایه خواهد بود.



دانشگاه‌ها نمی‌میرند

این مقاله در حالی نوشته می‌شود که، صبحمان را با این خبر شروع کرده‌ایم.

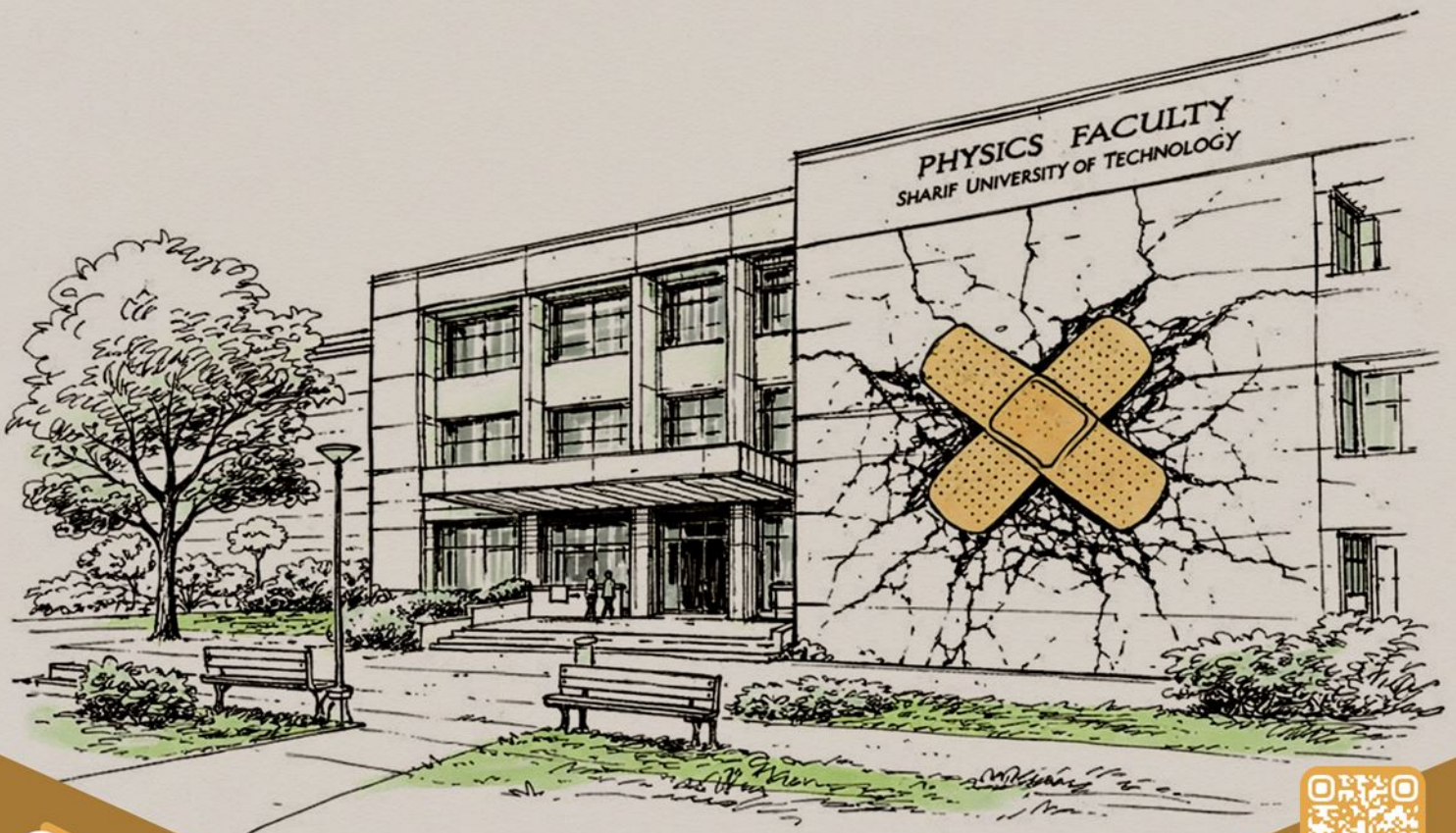
«بامداد امروز، ارتش آمریکا با یک بمب سنگرشکن، دانشگاه صنعتی شریف را مورد حمله قرار داد.»

دانشگاه شریف برای ما ایرانی‌ها همیشه چیزی فراتر از یک دانشگاه بوده و بخشی از هویت علمی ما به حساب می‌آمده، همانند کپنهاگن برای دانمارکی‌ها و لایدن برای هلندی‌ها.

از روز اول که تصمیم بر احداث این دانشگاه گرفته شد، سعی بر این بود که تفاوتی اساسی با باقی دانشگاه‌های آن روز ایران داشته باشد، که همه به سبک و سیاق دانشگاه‌های فرانسوی ساخته شده بودند؛ و حقا که دانشگاه متفاوتی از آب درآمد.

شریف یا آن‌طور که بین مردم معروف شده، صنعتی شریف، با آن دیوارهای سرخس که از سبک استنفورد و ام‌آی‌تی الهام گرفته شده، این سال‌ها توانسته با جمعی از استادان خوب و به‌نام، اعتباری بین‌المللی برای خودش کسب کند. مخصوصاً دانشجویان برق این دانشگاه که آوازه‌شان در تمام دانشکده‌های خوب پیچیده و به این واسطه نام شریف برای آن‌سوی آبی‌ها کاملاً آشناست. همکاری‌های بین‌المللی شریف با مراکز معتبری مثل سرن و موسسه بین‌المللی مطالعات پیشرفته تریسته و ... گواهی بر این ادعاست.

واقعاً نمی‌دانم چرا شریف؟ آمریکا، اسرائیل یا هر احمق دیگری که دست به این کار زده پس ذهنش چه بوده؟



شریف، کم به جامعه‌ی علمی غرب خدمات نداده. در بسیاری از مراکز علمی غربی را که باز کنی، حداقل یک شریفی حضور دارد و حسابی هم می‌درخشد.

مریم میرزاخانی که یک‌تنه ریاضیات سطوح ریمانی را زیر و رو کرد در همین دانشگاه درس خوانده، احتمالاً ظهرها بعد از نهار، به رسم خیلی‌ها با یک کوله زیر سرش، در همان مسجدی چرت زده که الان دیوارهایش ریخته. دانشکده‌ی فلسفه علم که دیوار به دیوار مرکز فناوری اطلاعات شریف است یکی از معدود جاهایی در ایران بود که به فلسفه علم، در دانشگاه‌های فنی بها می‌داد و به گواه شاهدان عینی، این سال‌ها مسئولان دانشکده برای شکل گرفتن آن، خون دلهای بسیار خورده‌اند. اما حالا در یک لحظه، همه‌ی آن تلاش‌ها از بین رفتند.

خیلی دوست دارم بدانم اینترنت‌شال این بار چه صغری‌ای را به چه کبری‌ای گره خواهد زد؟

زیر شریف مهمات ذخیره شده بود؟

از آنجا موشک لانچ شده بود؟

دانشجویان و اساتیدش هم که اگر بگوییم سرشان در کار خودشان است و بیشتر در فکر مهاجرت‌اند، پر بی‌راه نگفته ایم.



پس، کدام منطقی نصب‌العین این وحوش بوده؟ مثل اینکه ترامپ و نتانیاهو از نجات‌دادن بچه‌های مدرسه‌ای و منازل مسکونی فارغ شده‌اند و تمام همت خود را معطوف به نجات دانشگاه‌ها و مراکز علمی کرده‌اند. چند روز پیش انستیتو پاستور، قبل‌ترش علم و صنعت، بعد از آن بهشتی و حالا شریف. انگار این‌ها دیگر نمی‌دانند چه کار باید بکنند، وگرنه زدن دانشگاه چه معنایی دارد؟

شاید برای‌تان جالب باشد بدانید که در بحبوحه‌ی جنگ جهانی دوم آلمان نازی به فکر توسعه‌ی سلاح اتمی افتاد. آلمان آن روزگار مهد علم دنیا بود و بزرگانی چون پلانک و هایزنبرگ و بورن و ... یکتنه چرخ فیزیک جهان را می‌گرداندند. کار تحقیق و توسعه‌ی برنامه‌ی بمب، موسوم به "پروژه‌ی اورانیوم" به دستور فیلیپ لئارد و تحت رهبری هایزنبرگ شروع شد. بنابه رسم آن دوران، کنفرانس‌های منظم هفتگی در انستیتو کایزر ویلهلم برگزار می‌شد و هر فیزیکدان آماتوری، از سیر سخnrانی‌های هایزنبرگ می‌توانست بفهمد که او در حال تکمیل کردن رویای انریکو فرمی است. فرمی چندی قبل به صورت اتفاقی در یک استخر توانسته بود جرقه‌های شکل‌گیری واکنش‌های زنجیره‌ای را درک کند.



در این دوران هایزنبرگ به راحتی به اتریش، هلند و دانمارک و باقی کشورها می‌رفت و با فیزیکدانان دیدار می‌کرد و در سخnrانی‌های متعددی نتایجش را اعلام می‌کرد. اما نه کسی او را ترور کرد و نه بمبی روی انستیتو کایزر ویلهلم، لایپزیک و هایدلبرگ بارید. اما امروز بمب‌های چند تنی بر سر دانشگاهی ریخته‌شد که تنها سلاحش علم است. راستی این‌ها فکر می‌کنند با

و موشک دانشگاه نابود می‌شود؟ این‌ها نمی‌دانند که دانشگاه‌ها نمی‌میرند؟

شریف، امیرکبیر، تهران، بهشتی و ... در طول این سالیان، هزاران نخبه را راهی کوی دانش و انسانیت کرده‌اند. قدمت علم و دانش در ایران چندین برابر طول عمر کشوری مثل ایالات متحده است و بمباران کردن دانشگاه‌ها شبیه به تلاش برای خاموش کردن خورشید با مشتی آب است.



به نظر من این اتفاق باید موجب اتحاد بیشتر دانشگاه با دولت و بدنه آن شود. دانشگاه‌ها باید تبدیل شوند به موتور محرکه اقتصاد و صنعت، چیزی که سال‌هاست شعارش را می‌دهیم اما در عمل به آن کاهلی می‌کنیم. این جنگ و این حمله به ما نشان داد که همه‌ی ما مسافران یک کشتی واحد هستیم و برای یانکی‌ها و آنگلوساکسون‌های موبور و چشم‌آبی همه‌ی ما یکسانیم و فرقی ندارد که دو روز قبل از جنگ، برای کشورمان مرده‌باد سرداده باشیم و یا زنده باد. به چشم آن‌ها ما دشمنیم و همه باید نابود شویم؛ ژست‌های حقوق بشری هم فقط برای وقتی است که بخواهند نمایش اجرا کنند و سایر ملل را تله‌ک کنند.



سپید و سیاه



بی‌عرضه‌ترین



تمام دنیا از تنش چین و آمریکا برسر تایوان مطلع‌اند و همه مترصد بودند تا با شروع حمله آمریکا و اسرائیل به ایران، چین علیه تایوان اقدام نظامی کند. اما مثل اینکه چین بخاری از خود متصاعد نکرد و ترجیه داد این استخوان همچنان لای زخم بماند و بگندد با این تفاسیر شاید نشان بی‌عرضه‌ترین، به شی‌جین‌پینگ تعلق بگیرد.

سودجو‌ترین

این جنگ برای هرکس آب نداشت برای پوتین به شدت نان داشت. برداشته‌شدن فشار رسانه‌ای مربوط به جنگ اوکراین و متمایل شدن حواس‌ها به جنگ ایران، آزادی عمل کاملی به روسیه داد تا جبهه‌های جدیدی علیه اوکراین بگشاید. از طرفی انسداد تنگه‌ی هرمز باعث شد تا اروپا بیش‌ازپیش به سوخت روسیه نیاز پیدا کند.



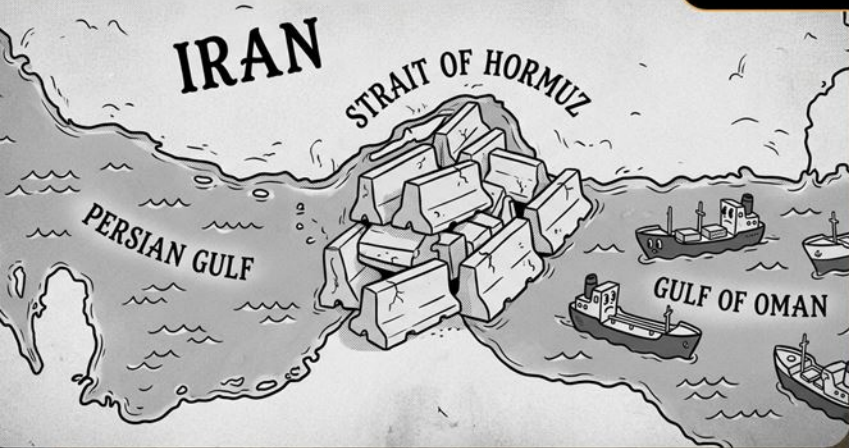
متضررترین



اروپایی‌ها هم الحق این وسط "گرگ دهن آلوده و یوسف ندیده" شدند. جنگ جای دیگر و سرچیز دیگری بود اما ترکشش به جان این چشم آبی‌ها نشست. بسته‌شدن تنگه‌ی هرمز نه تنها قیمت حامل‌های انرژی را بالا برد که اختلال در عبور و مرور کشتی‌های باری تأثیر غیر مستقیم‌اش را روی اقلام خوراکی نیز گذاشت.



غیرمنتظره ترین



هیچ تحلیلگری چندماه پیش نمی‌توانست پیش‌بینی کند که تنگه‌ی هرمز توسط ایران مسدود شود، آن هم با این روش. نه مانع فیزیکی و نه مین‌گذاری گسترده، صرفاً با اعلام اینکه کسی بدون هماهنگی ما حق عبور و مرور را نخواهد داشت. حمله‌ی ترامپ فرصتی تاریخی را در اختیار ایران قرار داد تا به یک قدرت منطقه‌ای بی‌چون و چرا تبدیل شود.

ما اکنون در موقعیتی هستیم که شاهراه انرژی جهان را در اختیار داریم و شاید در روزگاری نه چندان دور، ما کشورهای دیگر را تحریم کنیم و معادلات جهانی جدیدی را برقرار کنیم. خلاصه‌ی ماجرا که غیر منتظرترین اتفاق ماهی که گذشت، بی‌برو و برگرد انسداد تنگه‌ی هرمز است.

کفتارترین

با شروع جنگ به دلایل امنیتی و نظامی دسترسی اینترنت بین‌الملل محدود شد و پهنای باند به شدت کاهش یافت. عده‌ای هم آب را گل‌آلود دیدند و از این فرصت بادآورده نهایت سوءاستفاده را کردند و تا توانستند خلق‌الله را دوشیدند. برخی هم این وسط از سر اجبار جیب این کفتارهای انسان نما را حسابی پر کردند. چه می‌شود کرد؟



بعضی‌ها هم ترجیح می‌دهند این‌گونه پول دربیاورند دیگر.



دهه‌ی هفتادی‌ها (آن‌هایی که در دهه‌ی بیست زندگی به‌سر می‌بردند) نسل جالبی هستند؛ آن‌ها نسلی بوده‌اند که زنگ‌زدن با تلفن کارتی و سکه‌ای را دیده و همزمان اسکایپ کردن با یک نفر آن سر دنیا را هم تجربه کرده‌اند. قرنطینه‌ای را تجربه کرده‌اند که از قرن ۱۷ به بعد، زمانی که نیوتون از دست طاعون به املاک پدری‌اش پناه برد و آن سیب معروف خورد توی سرش، نظیر نداشته. تا به امروز نقداً دو جنگ از سر گذرانده‌اند و کلی جنبش مدنی ریز و درشت دیده‌اند.

چیزهایی تجربه کرده‌اند که خیلی‌ها با یک عمر صدساله هم نتوانستند ببینند. آن‌ها به چشم دیده‌اند که یک مشت بیت مجازی از چیزی که خروارخروار به عنوان جایزه در بازی‌های جورواجور به این و آن می‌دادند تبدیل شد به طلای دیجیتال و داشتن چندتا از آن‌ها شما را به یک میلیارد تبدیل خواهد کرد.

این نسل، نه همچون دهه شصتی‌ها کلاسیک بود و نه مثل دهه نودی‌ها غرق در تکنولوژی. نسلی بوده که هم در کوچه‌ها هفت‌سنگ بازی کرده و هم در گیم‌نت‌ها war زده و رسماً بین دو نسل کش آمده. هیچوقت، هیچکس نگرانش نبوده. کم سن و سال که بوده فقط شنیده که همه نگران شغل دهه شصتی‌ها بوده‌اند، بزرگتر که شده نگرانی‌ها چرخیده سمت نسل جدیدی که مسلح به تکنولوژی بودند و مقابل خانواده‌ها «هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ» می‌طلبیدند و آن‌ها بین این نگرانی‌ها قد کشیدند و عادت کرده‌اند که خودشان از پس خودشان بر بیایند و حالا به جایی رسیده‌اند که خودشان در جرگه‌ی نگران‌ها وارد شده‌اند.



نگران خواهر و برادرهای کوچکترشان، نگران خواهرزاده‌ها و برادرزاده‌شان و نگران آنهایی که به حکم اجبار به جنگ بی سر و ته زندگی وارد شده‌اند. نمی‌دانم شاید اگر این کوچکترها پا به سن بگذارند، از جنگ جهانی و فاجعه‌هایی مثل قحطی و... بگویند.

نمی‌دانم... این روزها انسان بودن دیگر چیز قشنگی نیست؛

کاش هیچوقت این روزها را نمی‌دیدیم...

اما یک چیز را خوب می‌دانم، اگر ما، باشیم و ما، بمانیم از تمام مصیبت‌ها گذر خواهیم کرد.

فرهنگ همیشه قالب میشه بر

ظلم، ستم و قلدری...

فرهنگ ایران هزاران سال غالب

شده...

بر چنگیز مغول غالب

شده...

این‌ها کی هستند که

فرهنگ ایران بهشون قالب

نشه...





۹۰۰۰۲۴۳۸

 ahrommag.ir

 datra@ahrommag.ir

